

جهانی شدن و هویت‌های قومی

محمد رحیم عیوضی *

چکیده:

در مورد جهانی شدن دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده است. نظریاتی همچون نظم نوین جهانی، پایان تاریخ، جنگ تمدن‌ها و گفت‌وگوی تمدن‌ها عمده‌ترین رهیافت‌های سیاسی جهانی شدن هستند. در این مقاله ضمن بیان این نظریات، تلاش شده است تا به تبیین تأثیرات جهانی شدن بر هویت‌های خرد از جمله هویت‌های قومی پرداخته شود.

کلید واژه‌ها: برخورد تمدن‌ها، پایان تاریخ، تکنو الکترونیک، جهانی شدن،

دمکراسی، قومیت، گفت‌وگوی تمدن‌ها، نظام جهانی، هویت

مقدمه

چگونگی تأثیر فرایند جهانی شدن بر هویت‌های قومی، مورد تفاسیر مختلف قرار گرفته است. کسانی چون زیگنیو برژینسکی، مشاور سابق کاخ سفید و شورای امنیت ملی آمریکا، معتقدند که در آینده شاهد شکل‌گیری حدود چهارصد واحد سیاسی هستیم که بر محور قومیت‌ها و فرقه‌های مختلف به وجود می‌آیند. او تحقق بنیادگرایی‌های قومی و فرقه‌ای را اجتناب‌ناپذیر می‌داند و پیش‌بینی می‌کند که جهان آینده، عرصه مبادلات سیاسی قومیت‌ها و فرقه‌های سیاسی خواهد بود. افرادی چون فوکویاما نیز معتقدند که ارزش‌های خاص فرقه‌گرایی قومی مبنای مبادلات آینده نخواهد بود، بلکه جنبه‌های مختلفی از قدرت در عرصه بین‌المللی، زمینه را برای مبادلات اساسی این دوره فراهم می‌کند. (۱) در میان این دو دیدگاه، برخی دیدگاه دیگری را پیشنهاد نموده‌اند. از آن جمله، هانتینگتون و خاتمی هستند که بیشتر دیدگاه برژینسکی را تأیید می‌نمایند؛ اما چگونگی برخورد و رویکرد این دو با پدیده فوق متفاوت است. از نظر هانتینگتون، هژمونی غربی در آینده فقط پیرامون تمدن‌ها و فرهنگ‌ها شکل می‌گیرد. وی معتقد به برخورد میان تمدن‌های مختلف است. اما خاتمی اعتقاد دارد که در نظام آینده، ما ضمن حفظ هویت‌های قبلی، به تعامل و همکاری و گفت‌وگو با تمدن‌های مختلف خواهیم پرداخت.

با توجه به نظرات فوق، می‌توان پی برد که هر کدام با مفروض گرفتن یک بُعد از ابعاد، نظام آینده را توصیف کرده‌اند که این امر خالی از جانبداری نیز نبوده است.

سؤال اصلی که این نظریه‌ها درصدد پاسخ به آن می‌باشند، این است که: جهانی شدن چه تأثیری بر هویت‌های قومی و فرقه‌ای خواهد گذاشت؟

فرضیه اصلی این مقاله این است که:

در نظام جدید جهانی، در عین حفظ هویت‌های قومی - فرقه‌ای، به شکل

اصالی هویت‌های جدیدی بنابه ضرورت شکل خواهند گرفت.

فرضیات رقیب عبارتند از:

- در عرصه جهانی شدن، شکل‌گیری واحدهای سیاسی در طول محور قومیت‌ها و فرقه‌ها است.
- در عرصه جهانی، جهان به سمت آمریکایی شدن با جایگزینی فرهنگ لیبرال دموکراسی به جای هویت‌های قومی و فرقه‌ای در حرکت است.

- جهان به سمت شکل‌گیری هویت‌های تمدنی - فرهنگی (که خطوط درگیری نیز همین تمدن‌ها و فرهنگ‌ها می‌باشند) در حال حرکت است.

۱- مفهوم‌سازی و آشنایی با مفاهیم کاربردی

هویت

هویت در علوم اجتماعی مفهومی عام است که مقید به زمان و مکان معینی می‌باشد. اساساً درهم تنیدگی "هویت" و "فرهنگ" سبب‌ساز این محدودیت بوده و رنگارنگی و تنوع جوامع مختلف نیز از همین رو است. لذا گفته می‌شود که هویت قومی، هویت ملی و کلاً هویت هر گروهی، برآمده از عناصر مادی و معنوی فرهنگ حاکم بر آن جمع است.

امروزه با رشد و اشاعه ابزارها و فناوری‌های ارتباطی، هویت‌های مختلف به چالش کشیده شده‌اند. چراکه در فناوری‌های نوین ارتباطی مانند اینترنت، ابعاد زمانی - مکانی هرچه بیشتر در نوردیده می‌شوند. براساس همین نوآوری‌ها، این سؤال اساسی مطرح شده است که به‌طور مشخص، تکنولوژی در حوزه اطلاعات و ارتباطات، در چه نسبتی با تغییر و تحولات فرهنگی (هویت‌های قومی و ملی) قرار می‌گیرد و آیا می‌تواند نقش متغیر مستقل را در این دگرگونی‌ها داشته باشد؟ با توجه به تفکیک مصنوعی میان اقوام در قالب مرزهای جغرافیایی تحت عنوان دولت - ملت، به نظر می‌رسد که جهت کالبدشکافی بحث باید توجه خود را به تمدن‌های مؤثر در دنیای امروز معطوف کنیم. چراکه تفاوت‌ها و تشابهات آنها از ریشه‌های عمیق تاریخی و فرهنگی نشأت می‌گیرد و دستاورد تمایزات مصنوعی و تحمیل شده توسط استعمارگران نمی‌باشد، ضمن آنکه مراتب باشیم تا تمام شاخص‌های حضور فعال در جهان را در تکنیک خلاصه نکنیم. (۲)

نظام جهانی^۱

نظام اجتماعی با ابعاد جهانی، تمام جوامع را در چارچوب یک نظم اجتماعی جهانی به هم پیوند می‌دهد. نظام جهانی می‌تواند به‌طور ساده به‌عنوان یک "جامعه واحد جهانی" تصور شود.

نظام جهانی از دوره گسترش غرب، یعنی از حدود قرن هفدهم به بعد به وجود آمده است. اما اکنون وجود یک نظام جهانی بیش از پیش به هم پیوسته، از مهمترین ویژگی های مؤثر بر زندگی بیشتر افراد می باشد.

نظریه نظام جهانی^۱

رویکردی نظری که به ویژه با آثار امانوئل والرشتاین در ارتباط است، توسعه جوامع خاص را برحسب موقعیت آنها در نظام های اجتماعی جهانی تحلیل می کند.

قومیت

قومیت به دیدگاه ها و شیوه های عمل فرهنگی که اجتماع معینی از مردم را متمایز می کند اطلاق می شود. اعضای گروه های قومی، از نظر فرهنگی خود را متمایز از گروه بندی های دیگر در جامعه می دانند و دیگران نیز آنان را همین گونه در نظر می گیرند.

قوم مداری

قوم مداری یعنی گرایش تقریباً همه مردم به قضاوت درباره دیگران که با آنها تفاوت دارند. با این تعریف، در صورتی که شناخت ها و احساسات و قضاوت های خود را تنها معیار دآوری قرار داده و رفتاری قوم مدارانه از خود نشان دهیم، قومیت و قوم مداری باهم یکسان به نظر می رسد.

جهانی شدن^۲

در دوران کنونی، به دلیل گسترش روابط اجتماعی و اقتصادی در سراسر جهان، جنبه های متعددی از زندگی مردم از سازمان ها و شبکه های اجتماعی ای تأثیر می پذیرد که هزاران مایل دورتر از جوامعی که در آن زندگی می کنند قرار دارند. یکی از جنبه های اصلی مطالعه جهانی شدن، ظهور یک نظام جهانی است. یعنی باید از برخی جهات، جهان را به صورت یک نظم اجتماعی واحد در نظر بگیریم.

۲- جهانی شدن و ضرورت‌های آن

شاید رایج‌ترین موضوع قابل توجه در عرصه بین‌الملل در دوران اخیر، اصطلاح "جهانی شدن" باشد که در محافل دانشگاهی در ابعاد مختلف و از زوایای متعددی بدون اینکه تعریف مشخص و روشنی از آن ارائه دهند، مورد بررسی قرار گرفته است. اگرچه استعمال رایج "جهانی شدن" با توسعه جهانی بازارهای اقتصادی همراه بوده است (۳) و علت آن نیز گسترش فعالیت اقتصادی در اشکال مختلف، نظیر شرکت‌های چند ملیتی و نقش محوری آنها در فرایند جهانی شدن می‌باشد (۴)، اما از اواخر سال ۱۹۶۰، فرایند جهانی شدن در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی متجلی شده است که این امر به‌ویژه در اقتصاد و فرهنگ بیشتر رایج است و روزبه‌روز نیز گسترده‌تر می‌شود. پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، قالب فکری جهانی شدن با پنج تغییر در نگرش کلاسیک به جهانی شدن همراه بوده است:

- گسترش اهمیت شرکت‌های چند ملیتی نسبت به دولت‌ها.
 - گسترده‌گی بازارهای مالی و بورس.
 - گسترش ارتباطات ماهواره‌ای و شبکه‌های کامپیوتری و به دنبال آن گسترش داد و ستدهای فرهنگی.
 - گسترش شبکه حمل و نقل بین‌المللی و کاهش هزینه‌های مربوط به این مسأله.
 - تقسیم بین‌المللی کار در سطح جهان که موجب نزدیکی و وابستگی مردم جهان به یکدیگر و از بین رفتن فاصله‌ها شده است.
- امروزه جهانی شدن شامل تراکم دنیا به عنوان یک کل و از طرف دیگر افزایش سریع در اجماع و پایه‌گذاری فرهنگ جهانی تلقی می‌شود که این امر، با نوعی توازن و یکپارچگی انتظارات همراه است. (۵) جهانی شدن با مشارکت تمامی مذاهب و تمدن‌ها به وقوع پیوسته است، گرچه عده‌ای در محافل علمی تعابیر مختلفی از این پدیده داشته و فرایند جهانی شدن را شکلی از اشکال غربی شدن دانسته و جهانی شدن را نماد تحقیرآمیزی برای کشورهای پیرامون به حساب آورده‌اند. لذا مفهوم جهانی شدن با مفاهیم ذیل همراه است:
- به استقبال جهان رفتن و آشنا شدن با فرهنگ‌های دیگر و احترام گذاشتن به آراء و نظریه‌های دیگران.
 - استقبال و گشودن درها به روی هر آنچه که جهانی است.

- جهانی شدن برتری دادن به فرهنگ و هویت فرهنگی است؛ برخلاف جهان‌گرایی که نفوذ در هویت فرهنگی و در نتیجه از بین بردن آن می‌باشد.

- ندای جهانی شدن در زمینه‌های فرهنگی همچون سایر زمینه‌ها، ندایی مشروع و قابل قبول است. جهانی شدن به فرایندهایی که براساس آن تمام مردم جهان در یک جامعه واحد و فراگیر جهانی به هم می‌پیوندند تعریف شده است. تعبیر دیگری از جهانی شدن، توسط امانوئل ریشتر بیان شده است؛ که جهانی شدن را شکل‌گیری شبکه‌ای می‌داند که طی آن اجتماعاتی که پیش از این در کره خاک دور افتاده و منزوی بودند، در وابستگی متقابل و وحدت جهانی ادغام می‌شوند. آلویس تافلر جهانی شدن را عصر دانایی دانسته که نه تنها کالا، خدمات و سرمایه بین‌المللی در نقاط مختلف دنیا به آسانی به گردش درمی‌آیند، بلکه افکار و دانش بشری نیز به آسانی و بی‌حد و مرزتر از گذشته مبادله می‌شوند و در واقع، جهانی شدن محیط یگانه‌ای را برای تمام کشورهای جهان به وجود می‌آورد که در آن پیوندهای بین‌المللی به حداکثر خواهد رسید.

۳- نظریه برخورد تمدن‌ها به مثابه هژمونی غربی و هویت‌های قومی

بی‌تردید پایان جنگ سرد در زمره مهمترین تحولاتی است که در اواخر قرن بیستم، سیاست بین‌الملل را دگرگون کرده و چالش‌های فکری تازه‌ای را پیش‌روی ما قرار داده است. برای شناخت و تحلیل وضعیت جهان بعد از جنگ سرد و یا آنچه که "نظام نوین جهانی" خوانده می‌شود، در غرب دو نظریه عمده، یکی خوشبینانه و دیگری هشدار دهنده، ارائه شده است. نظریه اول معتقد به پیروزی غرب در جنگ سرد است و "پایان تاریخ" و ختم تضادهای ایدئولوژیک و برتری لیبرال دموکراسی غربی در سراسر کره خاکی را نوید می‌دهد. نظریه دوم، روزهای شادمانی غرب را زودگذر می‌بیند و درباره خطر دشمنی موهوم در قالب رویارویی و برخورد دو تمدن اسلام و غرب هشدار می‌دهد. نظریه خوشبینانه "پایان تاریخ" را فرانسیس فوکویاما پژوهشگر مؤسسه مطالعاتی "راند"^۱ مطرح کرده است و نظریه هشدار دهنده "برخورد تمدن‌ها" را ساموئل هانتینگتون، استاد دانشگاه هاروارد ارائه داده است.

فرانسیس فوکویاما (۶) ابتدا نظریه خود را به صورت مقاله و سپس با انتشار کتابی به نام "پایان تاریخ و واپسین انسان" مطرح ساخت. به اعتقاد وی "لیبرال دمکراسی" شکل نهایی حکومت در جوامع بشری است و تاریخ بشریت نیز مجموعه‌ای منسجم و جهت‌دار است که بخش اعظمی از جامعه بشری را به سوی لیبرال دمکراسی سوق می‌دهد. فوکویاما در تشریح نظریات خود ابراز می‌دارد:

پایان تاریخ زمانی است که انسان به شکلی از جامعه انسانی دست یابد و در آن عمیق‌ترین و اساسی‌ترین نیازهای بشری برآورده شود. بشر امروز به جایی رسیده است که نمی‌تواند دنیایی ذاتاً متفاوت از جهان کنونی را تصور کند، چرا که هیچ نشانه‌ای از امکان بهبود بنیادی نظم جاری وجود ندارد. فوکویاما هم‌چنین معتقد است:

در طول چند سال گذشته، همگام با پیروزی لیبرال دمکراسی بر رقبای ایدئولوژیک خود نظیر سلطنت موروثی، فاشیسم و جدیدتر از همه کمونیسم، در سراسر جهان اتفاق نظر مهمی درباره مشروعیت لیبرال دمکراسی به عنوان تنها نظام حکومتی موفق به وجود آمده است. اما افزون بر آن، ممکن است لیبرال دمکراسی "نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشریت" و "آخرین شکل حکومت بشری" باشد و در این مقام "پایان تاریخ" را تشکیل دهد. در واقع شکست کمونیسم دلیل پیروزی ارزش‌های لیبرال غربی و پایان درگیری‌های ایدئولوژیکی است.

برخی از تحلیلگران، در ابتدا نظریه "پایان تاریخ" را نظریه بدیع و مهمی توصیف نمودند، اما تحولات جدید در عرصه بین‌الملل به‌ویژه بروز ناسیونالیسم افراطی، درگیری‌های قومی، مذهبی و منطقه‌ای و حرکت‌های اسلام‌خواهی در پاره‌ای از کشورهای اسلامی ارکان این نظریه را سست کرد و زمینه را برای طرح هشدار دهنده هانتینگتون با عنوان "برخورد تمدن‌ها" هموار ساخت. او ابتدا در شماره تابستان فصلنامه "فارین افیرز"^۱ چاپ آمریکا این نظریه را منتشر

ساخت. (۷) مقالات مندرج در این فصلنامه، علاوه بر کیفیت نسبتاً مطلوب علمی، حاوی پیشنهادات اجرایی برای دولتمردان آمریکا و غرب نیز هست. انتشار مقاله در فصلنامه "فاریز افیرز" و واکنش گسترده آن در محافل علمی و سیاسی پاره‌ای از کشورهای جهان، نشان از اهمیت مسأله دارد و توجه بیشتری را به‌ویژه در دو سطح نظری و عملی اقتضا می‌کند.

هانتینگتون بدون آنکه مانند برخی از تحلیلگران، پایان جنگ سرد را ختم مناقشات ایدئولوژیک تلقی کند، آن را سرآغاز دوران جدید "برخورد تمدن‌ها" دانسته و براساس آن، بسیاری از حوادث و رخداد‌های جاری جهان را به‌گونه‌ای تعبیر و تحلیل می‌کند که در جهت تحکیم انگاره‌ها و فرضیات نظریه جدیدش باشد. او تمدن‌های زنده جهان را به هفت یا هشت تمدن بزرگ تقسیم می‌کند: تمدن‌های غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاو، ارتدکس، آمریکای لاتین و در حاشیه نیز تمدن آفریقا. وی خطوط گسل در تمدن‌های مزبور را منشا درگیری‌های آتی و جایگزین واحد کهن دولت - ملت می‌بیند. به اعتقاد وی، آینده جهان صحنه نبرد هشت تمدن مختلف خواهد بود، دین‌گرایی یکی از وجوه غالب جهان در پایان قرن خواهد شد و بازگشت به سنت و تأمل دوباره دربارهٔ هویت قومی و مذهبی را به همراه خواهد داشت. نهایت آن، تقابلی است که غرب در یک سوی و سایر تمدن‌ها و خصوصاً تمدن اسلامی - کنفوسیوسی در طرف دیگر قرار می‌گیرند.

نکات عمده نظریه هانتینگتون به شرح ذیل می‌باشد:

- اختلاف تمدنی که ناشی از تمایز در تاریخ، سنت، زبان، مذهب و فرهنگ می‌باشد، جدی است و با توجه به تحولات بین‌المللی، این اختلافات الزاماً به برخورد تمدن‌ها منجر خواهد شد.
- جهان در حال حرکت به سوی هویت تمدنی است که در آن میزان همبستگی میان دولت - ملت‌ها در درون هر حوزه تمدنی در حال افزایش است.
- پیوند دولت - ملت به نفع روابط و تعلقات مذهبی و قومی در قالب جنبش‌های بنیادگرا در حال نسبت شدن است. نشانه این روند را در اسلامی شدن خاورمیانه، هندو شدن شبه قاره هند و روسی شدن روسیه می‌توان دید.
- ویژگی‌های فرهنگی برخلاف مناسبات سیاسی و اقتصادی تغییرناپذیرند.
- منطقه‌گرایی اقتصادی و اتحادیه‌های منطقه‌ای در حوزه‌های تمدنی مشترک، روندی روبه رشد دارند.

- روند بازگشت به خویش و خودآگاهی تمدن‌ها در مقابل غربی شدن رو به افزایش است.
- خطوط گسل بین تمدن‌ها بحران خیز است و در آینده جایگزین مرزهای سیاسی ایدئولوژیک دوران جنگ سرد خواهد شد.

- درگیری‌های چند ملیتی - تمدنی و قومی - قبیله‌ای کاملاً بدیهی و اجتناب‌ناپذیر است.
- احیای جهان اسلام و توسعه اقتصادی آسیای جنوب شرقی عامل بی‌ثباتی هستند.

- براساس نظریه "نظم نوین جهانی" جهان به سوی تمدن واحد و همگرایی پیش می‌رود. (۸)
نظریه برخورد تمدن‌ها حاوی خطاهای فکری بارز، بنیان استدلالی سست و مبتنی بر شواهد ضعیف تاریخی است. برخی از آنها توجه منتقدان را به خود جلب کرده و برخی نیز تاکنون از نظرها دور مانده است؛ از جمله:

- مفروضات این نظریه مبنی بر وجود تفاوت تمدن‌ها و دلیل بر تضاد و تنازع آنها در آینده اساساً باطل است.

امروزه نمی‌توان این فرض را مسلم دانست که تمدن جایگزین واحد "دولت - ملت" شود، بلکه دولت - ملت هم‌چنان مهمترین عامل مؤثر در سیاست جهانی باقی خواهد ماند و این اقتصاد است که اهمیت می‌یابد و نه تمدن. در مورد نقش تمدن‌ها در سیاست بین‌المللی، کمتر کسی است که نظریه هانتینگتون را کاملاً بپذیرد. بر مبنای این فرض، کاهش نقش واحد دولت - ملت، تصور نابخشودنی است. بنابراین بی‌توجهی به عامل اقتصاد و کلی‌گویی به واسطه عدم دسترسی و آگاهی از منابع اصیل و نیز ابهام در تعریف و کاربرد تمدن و عدم عنایت به ریشه تمدن‌ها و اشتباه در تصور غلط و نادرست از تمدن و غفلت از ملاحظه فرایند تاریخی تبلور تمدن‌ها، تصور انسان‌گونه از تمدن و نسبت دادن نیت خود به پارادایم‌های غیرواقعی چون تمدن‌ها و فرهنگ‌ها از ضعف‌های جدی نظریه برخورد تمدن‌هاست.

به‌طور کلی، نحوه نگرش به سیاست بین‌الملل در دوران جدید در حال تغییر اساسی است و بعد از این نیز عوامل مؤثر در سیاست‌های جهانی، تنها در دست نهادها و گروه‌هایی قرار می‌گیرد که منافع مشترک آنان لزوماً ناشی از ملی‌گرایی نیست. به عبارت دیگر، نهادهای اقتصادی به تدریج جایگزین واحد دولت - ملت‌ها به‌عنوان قوی‌ترین عامل در صحنه سیاست جهانی می‌شوند. لذا این نظریه متعارض با نظریات سابق روابط بین‌الملل و روند همزیستی آنها می‌باشد.

- نظریهٔ برخورد تمدن‌ها با درک نظریات مردم‌شناسی و انسان‌شناسی در باب فرهنگ و ایدئولوژی، مخدوش می‌شود چراکه هانتینگتون تمدن را با قومیت اشتباه گرفته و معنای فرهنگ و تمدن را حفظ نکرده است. (۹)

هانتینگتون تعریف عملی و مشخصی از تمدن و فرهنگ ارائه نمی‌دهد و بر پیوستگی این دو تأکید دارد. وی معتقد است که تمدن بالاترین سطح گروه‌بندی فرهنگی مردم و گسترده‌ترین هویت فرهنگی است که می‌توان انسان‌ها را با آن طبقه‌بندی کرد. درحالی‌که با وجود به هم پیوستگی تمدن و فرهنگ، تفاوت‌های قابل تأملی نیز در آنها مشاهده می‌شود. به علاوه، واحدهای مورد تجزیه و تحلیل در مقاله وی بسیار کلی هستند و به همین لحاظ تطبیق آنها با واقعیت ملموس و در حال تغییر جهان، خالی از اشکال نیست.

امروزه سیاست‌های جهانی هم‌چنان با جریان آمیختگی تمدن‌ها گام برمی‌دارد. ملت‌هایی از تمدن‌های مختلف همپای یکدیگر در تلاشند تا در قالب سنت‌ها، قوانین، فرهنگ‌ها و ارزش‌های خود در زمینه مسائل مهم جهانی به اجماع نظر برسند تا برای تحقق آینده‌ای بهتر، زمینه‌هایی از منابع مشترک بیابند. (۱۰)

- هانتینگتون تضاد بین دو فرهنگ غربی و غیرغربی را ماهوی و برطرف‌نشده و ناشی از جبر تاریخی می‌داند و بدین ترتیب ضرورت راهبردی آماده شدن غرب برای مصاف با آن دسته از کشورهای را که در راه احیای تمدن اسلامی گام برمی‌دارند، توصیه می‌کند. این در حالی است که تنش‌های موجود بین جوامع اسلامی و جوامع غربی عمدتاً از خط مشی‌های دولت‌های غربی نشأت می‌گیرد و نه از "تمدن سیاسی" که مشترکات آن با "تمدن اسلامی" به دلیل یگانگی منشا توحیدی آنها بسیار زیاد است.

۴- نظریهٔ پایان تاریخ و هویت‌های قومی

پایان جنگ سرد آغازی بر جنگ بینش‌ها بود. در چالش‌های فکری این دوران، افرادی چون فوکویاما با اعلام "پایان تاریخ" خبر از پایان تضادهای ایدئولوژیک به نفع تفوق لیبرال دمکراسی غربی دادند. (۱۱)

حدوداً ده سال پس از انتشار کتاب "پایان تاریخ و واپسین انسان"، نشریه "نشنال اینترست"^۱ با فوکویاما و نویسندگان رشته‌های مختلف، این موضوع را به بحث گذاشته است. فوکویاما در این بحث طی مقاله‌ای به طرح دیدگاه‌های خود پرداخت و منتقدان نیز هر یک نظریه‌ی وی را نقد کردند. فوکویاما با اشاره به حوادث ده سال اخیر تأکید می‌کند که تمام رخداد‌های ۱۰ سال گذشته در عرصه اقتصاد و سیاست جهانی نتیجه‌گیری وی مبنی بر این مطلب که لیبرال دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد، تنها گزینه فراروی جوامع مدرن است، نقض نمی‌کند. توجه او به حوادثی چون بحران سومالی و یوگسلاوی و بحران‌های اقتصادی سال ۱۹۹۸ می‌باشد. البته وی وقوع این بحران‌ها را جدی‌ترین مشکل فراروی نظریه پایان تاریخ می‌شمارد که به قول او قیاس سه وجهی دموکراسی را با بن‌بست و دشواری مواجه می‌کنند. واقعیت این است که تمام این حوادث خونبار در آمریکای لاتین، آسیا، اروپا و بن‌بست اصلاحات روسیه نیز متعاقب اجرای برخی توصیه‌های مبتنی بر اقتصاد آزاد به وقوع پیوسته که هر یک می‌تواند به معنای نقض کارآیی و نقش نجات‌بخش اقتصاد بازار آزاد به شمار آید.

فوکویاما، ایده پایان تاریخ را متکی بر سه پیش‌فرض اساسی می‌داند که به صورت خلاصه عبارتند از:

۱- حکومت‌های مبتنی بر دموکراسی، مایل به جنگ با هم نیستند و امنیت را از طریق گسترش همکاری و ایجاد کمربند صلح دموکراتیک تأمین می‌کنند. نسبت صلح و دموکراسی در چند سال گذشته، موضوع مورد بحث فراوانی بوده است. فوکویاما در دفاع‌پذیر بودن این پیش‌فرض، استدلال زیر را ارائه می‌کند: (۱۲)

الف) لیبرالیسم بیش از دموکراسی، مبنای درستی برای صلح دموکراتیک فراهم می‌آورد.

ب) بین میزان استحکام لیبرال دموکراسی و صلح رابطه وجود دارد.

۲- پیش‌فرض دوم این است که بهترین وسیله برای پیشبرد دموکراسی، توسعه اقتصادی است.

۳- در پیش‌فرض سوم، بهترین راه برای پیشرفت و افزایش رشد اقتصادی، سوق دادن یک کشور به‌طور کامل به سوی تجارت جهانی و پذیرفتن سرمایه‌گذاری از سوی سرمایه‌داری جهانی

است. بنابراین، کشورها با کاهش تعرفه‌های گمرکی، قطع سوبسیدها، خصوصی سازی صنایع دولتی، باز کردن بازار سرمایه داخلی به روی سرمایه خارجی و ... به رشد سریعی دست پیدا می‌کنند.

به عقیده فوکویاما، این قیاس و استدلال سه وجهی به مجموعه منسجمی از خط مشی‌ها منتهی می‌شود که نشان دهنده چگونگی تعامل سیاست، اقتصاد و روابط بین‌الملل است. حرکت و پیشرفت در هر یک از این حوزه‌ها، به سایر حوزه‌ها نیز سرایت می‌کند. مثلاً خط مشی آزادسازی اقتصادی، به رشد سریع اقتصادی و رشد اقتصادی نیز به نوبه خود به پیشرفت نهادهای سیاسی دمکراتیک، گسترش صلح دمکراتیک و امنیت کشورهای عضو آن منجر می‌شود. با این وصف، خود فوکویاما به روند معکوس یا وجود موانعی که موجب عدم تحقق تشکیل نهادهای سیاسی و اقتصادی لیبرال می‌شود، اذعان دارد. اشاره وی به برخی کشورهای اسلامی (به استثنای ترکیه)، آفریقا و آمریکای لاتین است که حوادث به وقوع پیوسته در آنها، بیانگر دشواری فعلیت یافتن سناریوی پیشنهادی فوکویاما است. فوکویاما علاوه بر توجه به جنگ‌های قومی و نژادی در مناطق یوگسلاوی، رواندا، سومالی و ...، به وجود رژیم‌های رقیبی چون دین سالاری، اقتدارگرایی آسیایی و بلشویسم جدید برای لیبرال دمکراسی اشاره دارد و در مجموع، غلبه نظام لیبرالی و تحقق روند جهانی شدن را امری حتمی می‌داند. نظریه پایان تاریخ فوکویاما، متکی بر تداوم پیشرفت در علوم طبیعی است. تمدن در وضعیت صنعتی غرب، تأسیس دولت عقلانی، بوروکراتیک موردنظر و بر را ایجاد کرد و از سویی نیازهای آموزشی را افزایش داد و تولیدات صنعتی فکری را جایگزین تولیدات مادی نمود. فوکویاما نظام سوسیالیستی را در ارائه برنامه‌ریزی متمرکز در جامعه فواصنتی ناتوان می‌داند؛ چراکه این امر نیاز به حجم وسیعی از اطلاعات و میزان بالایی از دانش فنی دارد. گسترش عرصه‌های اقتصادی و افزایش پیچیدگی تکنولوژیک و انواع علوم و فنون مورد نیاز برای اداره این مجموعه پیچیده، مستلزم میزان بالای تمرکززدایی از روند تصمیم‌گیری اقتصادی است که معنای آن تمایل به ایجاد اقتصاد بازار آزاد است. از سوی دیگر، او عقیده دارد که انقلاب اطلاعات تأثیر زیادی بر سیاست‌های جهانی گذاشته و به تحقق پایان تاریخ سرعت بیشتری بخشیده است. تکنولوژی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مشوق تمرکززدایی بود. ورود رایانه و اطلاعات جامع، تأثیر

عمیقی در فرایند دمکراتیزه شدن امور داشته است. وی در کنار عامل اقتصاد، از عامل ذهنی و روانی به عنوان یکی از محرک‌های تاریخ یاد می‌کند. به نظر وی، اعتقاد کانت و هگل بر این است که تنها شکل عقلانی شناسایی، شناسایی جامع و همه جانبه است که تمام این شناسایی نیز به بهترین وجه در یک دولت مدرن لیبرالی تحقق می‌یابد و تضمین کننده مجموعه حقوق اساسی آدمی است. براساس این اصل، فوکویاما معتقد است که سوسیالیسم با ایجاد دیکتاتوری که به پایمال کردن حرمت انسان‌ها انجامید، در ایجاد برابری در زمینه شناسایی حرمت آدمیان شکست خورد. از این منظر پایان تاریخ مبتنی بر دو اصل است: یکی اینکه چیزی به نام طبیعت و ماهیت آدمی وجود دارد و دیگری، رسیدن به نقطه نهایی در پیشرفت علوم طبیعی. پذیرش وجود طبیعت و ماهیت آدمی، در واقع نفی کننده کلیه دیدگاه‌هایی است که انسان را معلول محیط و طبیعت می‌داند و نافی اراده و همت وی در ساختن نهادهای سیاسی - اجتماعی است.

فوکویاما معتقد است که اگر قرن بیستم قرن فیزیک بوده است، قرن بیست و یکم، قرن زیست‌شناسی خواهد بود. توجه فوکویاما بیشتر به نوآوری در حوزه مهندسی ژنتیک معطوف است که می‌تواند به تولید آن انسانی پردازد که ایدئولوژی‌های رادیکال در آرزوی آفریدن آن بودند. وی در این خصوص به تأثیر عمیق و ژرف داروهای ریتارلین و پروزاک بر تحول عادات و شخصیت افراد اشاره دارد. به نظر او، این داروها راه میان‌بری جهت رسیدن به آن حرمت و کرامتی هستند که به قول هگل، تلاش برای کسب آن، موتور محرکه تاریخ بوده است. به قول وی، اینک ما به مدد و لطف وجود این داروها با آخرین انسان نیچه مواجهیم؛ با انسانی که محصول نظام لیبرال دمکراسی نیست، بلکه محصول تأثیر داروها در تغییر آن بخش از ذهن آدمی است که به عنوان منبع مشکلات تلقی می‌شود. در نهایت، فوکویاما معتقد است که دو انقلاب همزاد و توأمی که اینک یکی در عرصه اطلاعات و دیگری در زیست‌شناسی رخ داده است، زمینه‌های ایجاد یک حکومت جهانی را فراهم می‌سازد. البته خود فوکویاما نیز اذعان دارد که پیش‌بینی روند آینده توسعه تکنولوژی غیرممکن است و نظریه پایان تاریخ را یک آینده‌سنجی یا آینده‌شناسی می‌شمارد.

به نظریه فوکویاما انتقاداتی وارد شده است که در این جا به سه مورد از آنها اشاره خواهد شد. هاروی مانسفیلد از دو منظر به نقد ایده پایان تاریخ می‌پردازد: یکی موضوع کمال در زندگی

بشری و دیگری، تأثیر بیش از حدی که برای قدرت داروهای پروزاک و ریتارلین برای ایجاد تحول در روحیه انسان تصور شده است.

مانسفیلد می‌گوید:

ایده پایان تاریخ در واقع مسبوق به ایده پیشرفت است. پیشرفت نیز یعنی

تحقق شرایط زندگی بهتر و کامل‌تر بدون باور به پایان تاریخ.

هرگز نمی‌توان دریافت که آیا تاریخ پیشرفت می‌کند یا پس رفت. بنابراین تعریف زندگی کامل برای تبیین روند تاریخ ضروری است. حال با توجه به این تعریف، می‌توان درباره شرایط زندگی انسان و بهبود و یا عدم بهبود آن سخن گفت. مانسفیلد معتقد است که کمال پایانی انسان در نقطه نهایی تاریخ از نظر فوکویاما، دو علامت مشخصه دارد که اقتصادی و روانی است. به عبارت بهتر، دو کمال جسمی و روحی، که هر دو از نظر فوکویاما در نظام لیبرال دمکراسی تحقق پیدا کرده‌اند. از سوی دیگر، با این سخن نیچه نیز موافق است که معنای انسانیت در ایده آخرین انسان تبلور می‌یابد. به عقیده مانسفیلد، موافقت با نظریه نیچه، در واقع به این معناست که پیشرفت مورد نظر، فوکویاما را در ورطه فلاکت و هلاکت افکننده و به جای رسیدن به کمال، از آن دور خواهد کرد. مانسفیلد (۱۳) معتقد است که داروهای مورد نظر فوکویاما متضمن تحقیر انسان است تا تکریم وی. اگر قرار باشد که این داروها چنان مؤثر باشند که در احساسات و عواطف آدمی نیز دخل و تصرف کنند، آیا می‌توان از تداوم و استمرار شخصیت یک انسان و حرمت و کرامت او سخن به میان آورد؟ به نظر می‌رسد که از این منظر نمی‌توان به تحقق شناسایی در تعریف همگانی آن دسترسی یافت. زیرا هگل معتقد بود که آدمی با شناسایی "غیر" به شناخت خود نیز نایل می‌آید، اما اگر خود انسان و "غیر" همیشه با خود احساس بیگانگی کند، یعنی خودش نباشد چه؟ این نکته را بر سخنش می‌توان اضافه نمود که به فرض قبول تصور فوکویاما مبنی بر توانایی مهندسی ژنتیک در ساختن آخرین انسان، آیا می‌توان گفت که از این فن و از آن دارو تنها همان کاربردی که فوکویاما ذکر کرده برمی‌آید؟ آیا خداوندان این دانش نمی‌توانند هویت بندگی همه انسان‌ها را از طریق دخل و تصرف در شخصیت و روان آنها تثبیت و در نهایت با همان خدایگان بندگی را بر آنها برقرار کنند؟ اگر این پیش فرض‌های هشدار دهنده را در نظر داشته باشیم، باید بگوییم که پایان تاریخ فوکویاما به خدشه‌دار نمودن حرمت و کرامت آدمی و احیای استبداد و قدرت‌گرایی از بدترین نوع آن منجر خواهد شد.

گرتروود هایمل فارب با نقد نظریه‌های کلان در باب تاریخ، به انتقاد از نظریهٔ "پایان تاریخ" که به قول وی یکی از مصادیق کلان نظریه‌های مذکور است می‌پردازد. هایمل فارب از بی‌اعتنایی فوکویاما نسبت به حوادث اندوهباری چون ناسیونالیسم خونبار در بالکان، فقر شدید اقتصادی، سیاسی در بیشتر کشورهای آفریقایی، تهدید تروریسم در بخش‌هایی از جهان و رویدادهای تلخی چون انقلاب جنسی و فروپاشی خانواده سنتی در کشورهای پیشرفته، تعجب کرده و می‌گوید:

ظاهراً هیچ یک از این حوادث، آن چیزی نیست که فوکویاما روند تکاملی بودن و تک‌خطی بودن تاریخ می‌خواند.

به عقیده هایمل فارب، پیشرفت تکنولوژی و مهندسی ژنتیک که مورد تحسین فوکویاما قرار گرفته و از آن به‌عنوان یکی از پشتوانه‌های نظریهٔ خود یاد می‌کند، انسان را به یک هیولای بی‌روح تبدیل می‌کند. همان چیزی که فوکویاما، نوع جدیدی از انسان می‌خواند و این دیدگاه و نیز این انسان از دیدگاه هگل دربارهٔ "پایان تاریخ" و آخرین انسان نیچه بسیار افراطی است و به قول هایمل فارب، این به معنای پایان انسان است. هایمل فارب معتقد است که ما در نظریه فوکویاما میان دو قطب ماهیت انسان قدیم و ماهیت انسان جدید کشیده می‌شویم. طبیعت انسان قدیم، واجد تمام ویژگی‌های مثبتی است که فوکویاما آن را با نظام لیبرال دمکراسی مرتبط می‌داند، اما وی قائل به برخی از ویژگی‌های غیرعقلانی یا غرایز بدوی در این طبیعت نیز هست که لیبرال دمکراسی باید به مهار آنها بپردازد.

رابین فاکس نیز به نقد دیدگاه عقلی فوکویاما می‌پردازد و معتقد است که فوکویاما با استفاده از این دیدگاه، دچار تناقض و تعارض فکری شده است. زیرا در این دیدگاه، انسان محصول شرایط و تاریخ و اجتماع خویش است و این در نقطه مقابل نظریه طرفداران حقوق طبیعی قرار می‌گیرد که انسان را دارای ویژگی‌های طبیعی ثابتی می‌دانستند. به عبارت بهتر، رکن اصلی نظریه هگل، شکل‌پذیری و انعطاف‌پذیری ماهیت انسان و هم‌چنین تغییرپذیری آن، متعاقب تحول در محیط وی است. فوکویاما معتقد است که نظریه هگل باید با ارجاع به ماهیت انسان وابسته و با اتکاء بر ویژگی طبیعی و ثابت او تأیید و تثبیت شود. این ویژگی همان چیزی است که افلاطون، "تیموس" یا تلاش روح برای کسب شناسایی می‌نامد. به عبارت دیگر، مردم به واسطه طبیعت

خود، طالب منزلت بهتر و شناسایی حرمت خویشند. اگر ما خواهان فهم آنیم که چرا باید تاریخ در نظام لیبرال دمکراسی جهانی به پایان برسد، باید به تبیین این حرمت‌طلبی در راستای استدلالات علمی - اجتماعی و اقتصادی برآییم. از سوی دیگر، اگر ما باید به خلق افراد لیبرال دمکرات پردازیم، پس ماهیت انسان باید از همه نظر قابل دگرگونی و تغییر و بنابراین، محصول و نتیجه اتفاقات تاریخی‌ای باشد که در واقع طراحی شده است. اما ما بدون برخورداری از یک ویژگی و خصلت ثابت در طبیعت انسان، یعنی خصلت "تیموس"، قادر به انجام این کار نیستیم و در واقع، این نکته موجب بروز دردسرهای فراوان در زمینه امکان‌پذیر بودن تغییر ویژگی‌های طبیعی می‌شود که از ثبات و تعیین برابری برخوردارند. نظریه پردازان حقوق طبیعی، هنگام بحث از ویژگی‌های طبیعی ثابت انسان، آن را در یک وضعیت طبیعی قرار داده و درباره آن توضیح می‌دادند. اما این وضع طبیعی در واقع توصیف واقعیت انسان قبل از تمدن نبوده، بلکه توصیف خصایص ثابت انسانی بود که نظریه فیلسوف را با مسأله و موضوع مورد بحث، هماهنگ و متناسب می‌ساخت که این از نظریه هابز تا راولز مشهود است. امروزه ما برخلاف هابز، روسو و هگل، می‌توانیم از دستاوردهای علوم مختلف درباره انسان‌شناسی بهره بگیریم. از سوی دیگر، نظریه داروین، چشم‌انداز بسیار گسترده‌ای را درباره تحول نوع انسان در افق نگاه ما قرار داده و آن دسته از دانشمندانی که پیش از این به بحث درباره ماهیت انسان و تحول‌پذیری خصایص طبیعی او پرداخته‌اند، از این مواهب محروم بوده‌اند. به عقیده فاکس، هر نظریه‌ای که امروزه فقط به یک ویژگی انسان توجه نشان دهد، به نفی فهرست طولانی ویژگی‌های طبیعی پرداخته که اینک ما توانایی اثبات آن را نداریم. نقد دیگری که "فاکس" بر نظریه فوکویاما وارد می‌کند این است که تعریف و تبیین خاصی از یک دوره و مقطع مشخص از تاریخ را به کل تاریخ تعمیم داده و تصور می‌کند که مقطع موردنظر وی متضمن، کل تاریخ است. وی معتقد است که فوکویاما متأثر از هگل، بدون توجه به تاریخ چند میلیون ساله انسان و تحولاتی که انسان و مجموعه هستی به خود پذیرفته، مقطع خاصی از این تاریخ طولانی را، که اتفاقاً نسبت به آن سالیان دراز بسیار کوتاه است، به عنوان نقطه آغاز تاریخ برگرفته است. اما اگر ما نظام لیبرال دمکراسی را به عنوان مرحله پایانی این دوره کوتاه موردنظر فوکویاما به شمار آوریم، باید گفت که روند تکامل هیچ‌گاه دچار توقف نخواهد شد. (۱۴) بنابراین تاریخ نیز به پایان نخواهد رسید.

از منظر وضعیت کنونی اقتصاد بازار در جوامع پیشرفته نیز می‌توان به نقد نظریه فوکویاما پرداخت. آیا با تعریفی که در این نظریه از ثبات وجود دارد، جهان موردنظر فوکویاما با ثبات است یا نه؟ در پاسخ به این پرسش، رابرت ساموئلسون می‌گوید: آنچه که بازار می‌نامیم، قلمروی است که در آن فروشنده و خریدار به تعامل می‌پردازند. این تعامل در یک جامعه مشخص، بر مبنای قانون رایج، فرهنگ، زبان و آداب و رسوم مشترک انجام می‌پذیرد. اما در فرایند جهانی شدن که مورد تأکید فوکویاما است، این تعامل میان کشورها به وقوع می‌پیوندد. شاید بتوان علت وقوع بحران اقتصادی آسیا را در تفاوت میان سرمایه‌گذاران و وام‌دهندگان از یکسو و وام‌گیرندگان از سوی دیگر پنداشت که براساس پیش‌فرض‌ها و اهداف متفاوتی وارد این تعامل شده‌اند و بنابراین، هم به یکدیگر بدبین هستند و هم درصدد استعمار همدیگرند. درواقع، موانع موجود در روند تشکیل اقتصاد بازار آزاد جهانی، بسیار بزرگتر و بدخیم‌تر از آن چیزی است که فوکویاما تصور می‌کند. از سوی دیگر، به قول ساموئلسون، پیشرفت تکنولوژیک، ثبات و پایداری این بازار جهانی را تهدید می‌کند. فوکویاما بر این باور است که تکنولوژی عمدتاً به‌عنوان یک نیروی به اصطلاح خیر و برای بالا بردن الگوی مناسب زندگی و ایجاد شرایط اقتصادی، اجتماعی حکومت لیبرال عمل می‌کند. اما جوامع تکنولوژیک مدرن با شکنندگی‌های مختلفی مواجه‌اند که به انحای مختلف و پیچیده‌ای به وجود می‌آید. از سوی دیگر، قابل دسترس بودن این تکنولوژی برای گروه‌های مختلف، جهان را بیشتر به سوی منازعه پیش می‌برد تا دموکراسی و لیبرالیسم. جریان‌ات تلخی که در تمام نقاط جهان چه در غرب و چه در شرق به وقوع پیوسته و می‌پیوندد، این تردید را دامن می‌زند که پایان موردنظر فوکویاما برای تاریخ، پیش از اینکه پایانی آرام و با نشاط و ثمربخش برای انسان‌ها به دنبال داشته باشد، پایان بی‌روح و ملال‌آوری خواهد بود. از این‌رو نمی‌توان نظریه‌اش را به ابعاد مختلف جامعه انسانی و تاریخ هدفمند جوامع، در عرصه جهانی شدن تعمیم داد. هرگونه تحول و دگرگونی در زمینه‌های مختلف منتج از جهانی شدن، مؤلفه‌های تأثیرگذار دیگری را می‌طلبد که خارج از تحلیل فوکویاما و در قلمرو نگرش‌های عمیق‌تری قابل تحلیل می‌باشد. از آن جمله، هویت‌های قومی و بومی در عرصه جهانی شدن هستند که می‌توان این فرایندها را تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی جوامع انسانی و پدیده دولت - ملت و مؤلفه‌های متنوع جامعه‌شناختی دانست.

برژینسکی می‌گوید:

جامعهٔ فراصنعتی، در حال تبدیل به جامعهٔ تکنوالکترونیک است. در جامعهٔ تکنوالکترونیکی، آگاهی‌های علمی و فنی علاوه بر افزایش ظرفیت‌های تولیدی، به سرعت به عرصه‌های دیگر کشیده می‌شود تا تقریباً تمامی وجوه حیات را مستقیماً تحت تأثیر قرار دهد. دانشگاه در جامعهٔ تکنوالکترونیکی در مقام خط شکن فکری به شدت درگیر نبرد شده و مآخذ برنامه‌های سیاسی بسیار بلندمدت و نوآوری‌های اجتماعی می‌شود. سومین انقلاب مثبت آمریکا (یعنی انقلاب تکنوالکترونیکی) در وعدهٔ آن برای پیوند میان آزادی و برابری جای دارد... انقلاب فرهنگی کنونی با پیوند به انقلاب سیاسی بتدریج عرصهٔ آزادی شخصی را گسترش می‌دهد... و با تبدیل آگاهی به بنیان برابری نژادی و اجتماعی، معنایی جامع‌تر به آن می‌بخشد... (۱۵)

طبیعی است که اگر از این دیدگاه به تحلیل جهانی شدن بپردازیم در آینده قطعاً شاهد تجزیه دولت‌ها خواهیم بود. وبستر به نقل از گیدنز آورده است:

تنها با اندکی دقت نظر نسبت به اروپا مطمئن می‌شویم که به سختی دولت - ملتی را می‌توان یافت که از سوی قوم‌گرایی‌های داخلی به چالش خوانده نشده باشد. نگاهی باریک بینانه به خاورمیانه نیز آشکار می‌سازد که بسیاری از دولت - ملت‌ها (یمن، کویت، عراق، اردن، عمان و عربستان سعودی) تا همین اواخر در اجتماعی قبیله‌ای می‌زیسته‌اند.

۵- جهانی شدن و حفظ هویت‌های قومی

با مفروض گرفتن اینکه ارزش‌های پیشین در حال موضوعیت یافتن در مبادلات بین‌المللی هستند، این نظرات مطرح است که تحولات آینده بیشتر با کدام یک از دو منظر محافظه کارانه هانتینگتون و محافظه کارانه - تکثرگرایانه خاتمی سروکار دارد؟ آیا چنان که هانتینگتون

پیش‌بینی می‌کند، روند تحولات به سوی هویت‌بخشی و برخورد تمدن‌ها است؛ یا همان‌گونه که در نگرش خاتمی است، تفرق‌های قومی و فرهنگی ماهیتی صفا‌بخش دارند؟ به دیگر معنا، آیا ما در کنار دیگران و همراه با دیگران ضمن داشتن تفاوت تعریف می‌شویم؟

با توجه به مباحث مطرح شده در این مقاله و ذکر نظریه‌های پیش، فرضیه اصلی مقاله چنین است که در روند و فرایند جهانی شدن، ارزش‌های پیشین (هویت‌های قومی - فرقه‌ای و ملی) حفظ می‌گردند، چون آنان دارای اصالت هستند و روند جدید همکاری‌ها و نیازهای جدیدی را به همراه خود می‌آورند که براساس آن، هویتی نو و جدید ایجاد می‌گردد. این هویت جدید که می‌توان آن را تحت عنوان هویت جهانی نام برد، لزوماً در تعارض با هویت‌های دیگر قرار نمی‌گیرد و ممکن است که با هویت‌های قبلی، چالش موقتی داشته باشد؛ اما براساس تعامل و گفت‌وگویی که بین آنها صورت می‌گیرد، نقاط اشتراکی بین آنها قرار دارد که موجب همکاری هویت‌های قبلی در نظام و هویت جدید جهانی می‌گردد.

بنیامین باربر از تنش بین دو دنیای توسعه، پیشرفت، فناوری، تجارت، ارتباطات و مصرف‌گرایی و دنیای دیگر که دنیای تعصب بر اصول و ملی‌گرایی و قوم‌گرایی است، نام می‌برد و معتقد است که تنش بین این دو دنیا در یک جامعه مشترک انسانی، اغلب موجب بی‌ثباتی، سردرگمی و نزاع می‌گردد. در مقابل این دیدگاه، دیدگاه روزنا است که واهمگرایی را برای فروکش کردن تنش بین دو دنیای مطرح شده توسط باربر مطرح می‌کند. واهمگرایی درصدد جمع کردن بین مختصات جهانی شدن و وفاداری محلی و کشوری است؛ به این صورت که اختلافات بین نیروهای جهان‌گرا و نیروهای محلی‌گرا در یک چارچوب مشترک روابط اجتماعی فروکش خواهد کرد. در نتیجه، درحالی که نظام و هویت جدید بنا به ضرورت شکل می‌گیرند، هویت‌های پیشین حفظ می‌گردند. در زمینه جهانی شدن، دو عامل را باید در نظر گرفت. نخست اینکه مردم به سمت عبور از بحران هویت و یک هویت جدید خواهند رفت؛ به‌ویژه در جوامعی که روند ملت‌سازی و دولت‌سازی را ناقص طی کرده‌اند، این حرکت شدیدتر است. دیگر اینکه، روند جهانی شدن باعث می‌شود که مردم به سمت آن هویتی که در طول تاریخ دنبال آن بوده‌اند بروند و به این طریق، ما دیگر شاهد هویت کلانی به‌عنوان دولت نیستیم. در این نظریه، اعتقاد براین است که کثرت وجود دارد و درست است که جهانی شدن سعی می‌کند تا قالب‌های فکری

یکسانی به وجود آورد، ولی کثرت را از بین نمی‌برد و ارزش‌های قبلی نیز حفظ می‌گردد. از طرفی نیز نقاط اشتراک جدیدی مانند مسأله محیط زیست، شکل مشاغل، تقسیم کار و ثروت و بهداشت در سطح جهانی مطرح می‌شود که دیگر این مشکلات جدید را نمی‌توان در حیطه ملی حل کرد و برای حل آنها نیاز به همکاری‌های بین‌المللی است. در این هویت جدید، دولت - ملت‌ها هم‌چنان باقی می‌مانند، اما کار ویژه‌های آنان تغییراتی پیدا می‌کند و مسائلی چون حقوق بشر که حاکمیت آنان را تضعیف می‌کند به وجود می‌آید. در این عرصه، ارتباطات بسیار گسترده می‌شود و در هر لحظه هر فرد توان ارتباط با دیگران را در سراسر دنیا خواهد داشت. دیگر نمی‌توان چون گذشته انسان‌ها را محدود به مرزهای جغرافیایی کرد و محدودیت‌ها کمتر می‌گردد. این دیدگاه معتقد است که در این عرصه جدید، رقابت برخلاف نظریات تینگتون، رقابت تمدنی - فرهنگی نخواهد بود، بلکه رقابت اقتصادی است. نظریه پردازانی چون توماس شیلینگ نیز معتقدند که در این عرصه قدرت چانه‌زنی وجود دارد. بنابراین درگیری‌ها حالت نظامی صرف گذشته خود را از دست خواهند داد.

تأثیر دیگر جهانی شدن، بر روی هویت ملی است. برخی تصور می‌کنند که هر قدر جلوتر برویم، اهمیت هویت ملی کم‌رنگ‌تر شده و هویت جهانی اهمیت بیشتری می‌یابد.

پاره‌ای صاحب‌نظران، از دیدگاه فرهنگی پدیده جهانی شدن را نوعی امپریالیسم فرهنگی می‌دانند. به ویژه کسانی که با نگاهی منفی پدیده جهانی شدن را دنبال می‌کنند، اعتقاد دارند که جهانی شدن، امپریالیسم فرهنگی را گسترش می‌دهد. اما جهانی شدن به معنای مثبت آن چنان پیامدی را ندارد.

مفهوم امپریالیسم فرهنگی القا می‌کند که به‌طور طبیعی یک نظام متمرکز سلسله مراتبی وجود دارد که می‌تواند سیطره روزافزون فرهنگی خاص خود را بر فرهنگ کشورهای دیگر اعمال کند. درحالی‌که مفهوم جهانی شدن، بر فضاها و عرصه‌های شبکه‌ای دلالت دارد که در آن اصلاً مرکزی وجود ندارد. به بیان دیگر، برای پدیده‌های جهانی شدن اعم از تجاری - سیاسی یا فرهنگی نمی‌توانید مرکزی بیابید که قدرت خود را به‌طور سازمان یافته و سلسله مراتبی بر تمام عرصه‌ها از جمله فرهنگ اعمال کند. آنتونی گیدنز (۱۶) معتقد است که مدرنیسم جهان‌گرا را نباید ماشینی تلقی کرد که به دقت مهندسی شده و قابل کنترل باشد، درعین حال که مرکز ندارد، غولی

است بی‌شاخ و دم که هیچ‌کس نه غرب، نه آمریکا و نه سرمایه‌داری چند ملیتی قادر به کنترل آن نیست. مهمترین مسأله‌ای که باید در مباحث مربوط به امپریالیسم فرهنگی و جهانی شدن و یا حتی سرمایه‌داری جهانی مورد توجه قرار گیرد، این است که ماهیت جهانی شدن کمتر سیطره‌پذیری را اجازه می‌دهد. از دلایلی که این نظریه در اثبات ادعای خود می‌آورد، روش تاریخی است که به روند شکل‌گیری دولت‌های ملی اشاره می‌کند. این نظریه معتقد است که در زمان‌های پیشین انسان‌ها قادر بودند که به شکل فردی نیازهای خود را مرتفع کنند و نیازی به همکاری با دیگران نداشتند، ولی با گذشت زمان نیازهای جدیدی حاصل گردید که فرد را ملزم به همکاری با دیگران در چارچوب گروه‌های قومی و فرقه‌ای نمود. در این حالت، فرد ملاحظه می‌نمود که به تنهایی قادر به حل مشکلات خود نیست و به همکاری دیگران نیاز دارد و کم‌کم با گذشت زمان و شکل‌گیری سرمایه‌داری به جای نظام‌های پیشین و گسترش تجارت و نیاز به حفظ امنیت و قدرت و رفاه، احتیاج به شکل‌گیری هویت‌های ملی ایجاد گردید. (۱۷) در این راستا بود که دولت‌های ملی با تأکید بر مذهب و زبان مشترک، سعی در جمع کردن هویت‌های قومی و فرقه‌ای تحت عنوان دولت ملی کردند. ما در این زمان شاهد شکل‌گیری دولت‌های ملی بودیم که در آن هویت‌های قومی - فرقه‌ای در عین حفظ اصالت خود، به این هویت جدید پیوستند. بنابراین، ارزش‌های پیشین و هویت‌های قومی - فرقه‌ای حفظ گردید، اما هویت جدیدی بنا به ضرورت زمانی شکل گرفت. در نظام جدید جهانی، هویت‌های پیشین به دلیل اصلاتی که دارند، از بین نخواهند رفت. بلکه نیازهای جهانی، هویت جدیدی تحت عنوان هویت جهانی را ایجاد خواهند کرد که هویت‌های پیشین در آن حفظ می‌گردند.

لذا با نگرش‌های مختلف در باب هویت‌های قومی و جهانی شدن که پیش از این معرفی گردید، در تعامل با چارچوب نظری، فرضیه اصلی این مقاله مورد مقایسه و نقد تطبیقی قرار خواهد گرفت.

۶- هویت‌های قومی و جهانی شدن

نگاه به قومیت‌ها در بحث جهانی شدن آن‌جا موضوعیت می‌یابد که همواره به‌عنوان مانعی در راه توسعه، در نظر گرفته شده است. به ارث بردن نگاه ماشینی به انسان از عرصه روشنگری از

یک سو و پذیرش کثرت‌گرایی فرهنگی و قبول جدایی انسان‌ها و تنوع ذاتی آدمیان از سوی دیگر، هم‌گرایش به یکدست شدن را پدید آورد (مانند نظرات فوکویاما درخصوص تأثیرات علم ژنتیک بر انسان) و هم‌گرایش به تنوع (در نظرات خانمی و هانتینگتون) را مطرح ساخت. تأکید بر تنوع و چندگونگی، دو نتیجه متضاد را در بر دارد: نخست آنکه به تراحم و تضاد می‌انجامد و دوم آنکه به همزیستی مسالمت‌آمیز منجر می‌شود.

بشر دوره جدید به جهت خودمحوری و تلقی خودبنیادانه از هستی، دچار شیفتگی بیمارگونه‌ای شده که همواره خود را در مرکز ثقل هستی قرار می‌دهد. در نتیجه، پاسخ به این سؤال که نتیجه این کثرت، تضاد یا همزیستی است؟ بستگی به این دارد که تا چه اندازه بشر دوره جدید بتواند بر خودشیفتگی‌اش فائق آید. ستیز بی‌امان و کورکورانه با هر آن‌چه که رنگ گذشته را داشته و جعل مفهوم "سنت" برای در هم کوبیدن هر آن‌چه که با میل انسان جدید سازگار نبود، باعث شد تا دل‌بستگی‌ها و روابط مربوط به گذشته مردود شناخته شوند. این امر نه تنها پیوندهای قومی، بلکه در کشورهای پیشرفته، علقه‌های ملی را نیز تحت تأثیر قرار داد. مکنزی در بحثی پیرامون "ملی‌گرایی اقلیت در دمکراسی‌های توسعه یافته" می‌نویسد:

آداب و آیین روشنفکری و سیاسی سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، ملی‌گرایی را از نظر تاریخی منسوخ و از لحاظ عقلی نپذیرفتنی تلقی می‌کرد ... فکر دولت قومی موضوع کهنه‌ای به حساب می‌آمد، نامربوط به زمان حاضر که در سلطه‌جویی‌های فاشیسم، نژادپرستی و مردم‌کشی و قوم‌کشی‌های پیش از جنگ و دوران جنگ فاتحه آن خوانده شده است ... گمان می‌رفت پایه‌های جنبش‌هایی که از جمله در ایرلند، فلاندر، بخش فرانسه زبان کانادا، اسکاتلند و نواحی باسک و برتون که به دعاوی ملی‌گرایانه ادامه می‌دادند، عمدتاً در مناطق روستایی نسبتاً راکد و بی‌حرکی باشد که زاینده ایدئولوژی‌هایی وابسته به ارزش‌های محافظه‌کارانه، عمدتاً کاتولیک، مذهبی و قوم و قبیله‌ای است. (۱۸)

این‌گونه نگرش‌های عجولانه و کوتاه‌بینانه همواره به مرور زمان از تب و تاب می‌افتند و فرومی‌نشینند. چنان‌که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ همه اینها عوض شد. جنبش‌های اقلیت، نیروی فکری و سیاسی تازه‌ای به دست آوردند. نظریه‌های اقتصادی ضدامپریالیستی، استعمار

داخلی و توسعه ناموزونی که از جهان سوم بیرون آمده بود و در شرایط محلی مصداق داشت، اقلیت‌های سیاسی رادیکالی را ایجاد کرد. عملکردهای متفاوت اقتصادی یا "توسعه ناموزون"، هویت‌های منطقه‌ای و فرهنگی را احیاء کرد و آنها را به سوی جدایی‌طلبی یا انتخاب راه‌هایی رادیکال و خواهان واگذاری اختیارات به حکومت‌های محلی، پیش راند.^(۱۹)

به این ترتیب، تصور ساده‌لوحانه نسبت به ماهیت قومیت‌ها کنار گذاشته شد و روز به روز بر اهمیت آن افزوده شد و بیشتر مورد بحث و بررسی قرار گرفت. هویت قومی که بر آمده از گرایش‌ها، تعلقات، مناسک و آداب خاص هر قوم بوده و در جهت‌گیری‌ها و ایفای نقش اعضایش در عرصه‌های مختلف مؤثر است، به عنوان یکی از عمده‌ترین چالش‌های جهانی شدن مطرح گردید. علت این امر نیز با توجه به خصایص گروه‌های قومی روشن می‌شود. این ویژگی‌ها عبارتند از: "زبان، تاریخ یا تبار (حقیقی یا خیالی)، مذهب و شیوه‌های پوشیدن و آرایش."^(۲۰) به عبارت دیگر، زبان هر قوم، فضای فهم و ادراک افراد آن قوم را در سطوح مختلف ایجاد می‌کند و بسته به قوت زبان، تفکر آن قوم نیز عمق می‌یابد. مذهب نیز جهان‌بینی و تمایلات روحی و احیاناً مادی آنها را تأمین می‌کند. شیوه‌های پوشیدن و آرایش و تاریخ نیز حس تمایز از دیگران داشتن را ارضاء می‌کند. تقویت و تشویق احساس قومی تمایز بین "من" و "دیگری" امری است که در تمام جوامع اعم از سنتی، نیمه سنتی، مدرن و فراصنعتی - اگر این مفهوم را بپذیریم - وجود دارد و اغلب جوامع امروزی به علل مختلف، گروه‌های قومی متعددی را دارا هستند.

از بین ویژگی‌های مذکور، دو ویژگی بیش از بقیه سد راه جهانی شدن تلقی می‌شوند. یکی زبان و دیگری مذهب. درخصوص هر یک از آنها، تلاش‌های به عمل آمده در جهت محو آنها با موفقیت همراه نبوده و حتی نتایج عکس آن اهداف را به بار آورده و حساسیت‌ها را نیز تشدید نموده است. در این جا به برخی از این تلاش‌ها اشاره می‌شود:

در مورد زبان ابتدا سعی شد که یک زبان عمومی ایجاد شود تا بدین صورت بتوان نحوه تفکر یکسان را در کلیه جوامع به وجود آورد. هم‌چنین تلاش شد تا از تکنولوژی‌های جدید به عنوان رقیب زبان در صورت‌های نوشتاری و گفتاری استفاده گردد که در این خصوص، گرایش هرچه بیشتر به سمت تصویری شدن قابل تأمل است.^(۲۱) علاوه براین در حوزه‌های مهم دیگری چون ترجمه نیز از تکنولوژی برای مهار تنوع و پیچیدگی زبان استفاده شد. "تحقیق برای

اختراع شیوه‌های ترجمه فوری و خودکار در جریان است، هرچند ترجمه الکترونیکی نیز تا به حال ثابت کرده است که از دستیابی به موقعیت غنی زبانی ناتوان است ... با رشد وابستگی به برنامه دیجیتالی، تا حدودی توان تولید مجدد زبان با تغییرات جزئی محدود می‌شود. با کاهش دلالت‌های ذهنی کلمات به معنای ظاهری آنها، ترجمه الکترونیکی، تنها به صورت سطحی و ساختگی، تفاوت‌های بین فرهنگ‌ها را آشکار می‌کند و آنها را به هم ارتباط می‌دهد. بنابراین، درست است که بگوییم ابزاری که در حال حاضر برای نزدیک کردن فرهنگ‌ها به یکدیگر وجود دارد، فرهنگ را ضعیف خواهد کرد؛ زیرا فرهنگ پیش از اینکه تولید یک نظام جهانی باشد، به صورت اندام‌وار و گره خورده به گروه‌های انسانی است که در مجموعه‌های خاص جغرافیایی و تاریخی احاطه شده است و روایات، خاطرات و آرزوهای خاص خود را دارد. (۲۲)

مطلب دیگری که در مورد زبان به عنوان یکی از ویژگی‌های گروه‌های قومی قابل ذکر است، تلاش وسیع در جهت انتقال ارزش‌ها و فرهنگ غربی (آمریکایی) از طریق آموزش زبان انگلیسی به عنوان زبان دوم می‌باشد؛ به نحوی که نگرانی‌هایی را در این زمینه به وجود آورده و عکس‌العمل‌های تندی نیز به همراه داشته است. علت اصلی نیز رواج دیدگاهی است که معتقد است شناخت فرهنگ زبان خارجی، هسته زبان‌آموزی است. در واقع، نه تنها شناخت فرهنگ زبان دوم یا زبان خارجی بلکه سازگار شدن زبان‌آموز با آن، عاملی بسیار مهم به شمار می‌آید. شومان^۱ که میزان فرهنگ‌پذیری^۲ را عامل تعیین‌کننده توانش زبانی زبان‌آموز می‌داند، بر این نکته تأکید بسیار دارد و معتقد است که توانش زبانی، بدون فرهنگ‌پذیری ناقص است. (۲۳) راتناواتی می‌گوید: "طبق نظر العطاس، زبان بدون شک نمایانگر بینش جهانی است. کلمات و عبارات ما به میزان زیادی بیانگر فرهنگی است که به آن وابسته‌ایم و بازتاب رویدادهای عجیبی است که در زندگی تجربه کرده‌ایم. این واقعیت‌ها در زبان‌های مسلمانان (که همگی از واژگان اسلامی پایه برخوردارند که بیانگر بینش جهانی آنهاست) نمایان است. هرچند زبان ملل مسلمان با این واژگان اسلامی پایه عجین شده است، ولی زبان انگلیسی از چنین ویژگی برخوردار نیست. در واقع، واژگان پایه زبان انگلیسی (و بسیاری از زبان‌های غربی دیگر مانند

فرانسه، آلمانی، هلندی و ...) را بینش جهانی مذهبی یهودی - مسیحی و بیشترهای جهانی غیرمذهبی آلمانی و مردم نواحی اروپای مرکزی، تعیین می‌کنند." (۲۴)

وی نهایتاً نتیجه‌گیری می‌کند که:

نقش زبان انگلیسی در جهان اسلام باید با جدیت تمام بررسی شود و اهداف اسلامی این موضوع با صراحت بیان گردد تا نسل‌های جوان‌تر ما طوری پرورش یابند که در عمل، وام‌گیری از این زبان را به دلخواه انتخاب نمایند و تنها نکاتی را که از نظر جهانی سودآورند برگزینند و عناصر خاص فرهنگی، مفاهیم، عقاید و نهادهای عاریتی را طرد کنند. (۲۵)

در صفحات گذشته گفته شد که علاوه بر زبان، مذهب نیز که از ویژگی‌های گروه‌های قومی به شمار می‌رود، از موانع عمده جهانی شدن است و مخالفان توانسته‌اند گرایش‌های مذهبی را خاموش کنند. ضمن آنکه تلاش‌های سطحی و بیپه‌وده اندک‌اندک کنار گذاشته می‌شوند؛ جوانه‌های توجهات عمیق به هستی نیز خود را نمایان می‌سازند. تردید در اینکه علم پاسخگوی تمام سؤالات آدمی است! سبب گشته که امروزه شاهد وضع جدیدی در غرب باشیم.

بسیاری از فیزیکدانان مشغول مطالعه آثار حکمی شرقی، نظیر دائوچینگ (۲۶) و اوپانیشادها (۲۷) هستند و دانشجویان جوان در بهترین دانشگاه‌ها همه جا را از کتاب‌هایی که تخیلات یک جادوگر^۱ مکزیکی را توصیف کرده، تا آن اوراق الهام‌بخش که حاوی حقایق جاویدی است که پیامبران و رازبینان آسیایی در طول اعصار برای بشر به ارمغان آورده‌اند، جست‌وجو می‌کنند ... در واقع یکی از مهمترین رخدادهای این عصر، گسترش تعالیم اصیل مابعدالطبیعی و معنوی در غرب است، آن هم پس از قرن‌ها که در طی آن غرب آن تعالیم را نادیده گرفته و انکار کرده بود. (۲۸)

بدین جهت است که در سال‌های اخیر کنفرانس‌های زیادی درباره علم و الهیات در غرب تشکیل شده که در آن عالمان علوم تجربی، فیلسوفان و

کشیشان شرکت داشته‌اند. هم‌چنین در بسیاری از دانشگاه‌های آمریکا و اروپا درس‌های علم و دین ارائه شده و کتاب‌های بی‌شماری در زمینه تقارب این دو نوشته شده است. (۲۹)

در مجموع، می‌توان گفت که در رویارویی اقتصاد و فرهنگ در قالب‌های جهانی شدن و هویت قومی، فرهنگ و تعلقات قومی مغلوب نگشته و هم‌چنان استمرار یافته است و خواهد یافت. اما به راستی در پاسخ به این سؤال که قومیت امری است مذموم یا نه، باید گفت که آدمی ناگزیر در بند تعلقاتی است که با آنها می‌زید و اساساً زندگی کردن را از آنها می‌آموزد و طبیعی خواهد بود که نسبت به آنها احساس علاقه و تمایل نماید. خداوند در قرآن کریم درخصوص اینکه انسان‌ها گروه‌گروه زندگی می‌کنند می‌فرماید:

يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكروا نثى وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا
ان اكرمكم عندالله اتقيكم ان الله عليمٌ خبير. هان اي مردم همانا ما شما را از
يك مرد و يك زن آفريده‌ايم و شما را به هيات اقوام و قبائلي در آورده‌ايم تا با
يكديگر انس و آشنائى يابيد، بى‌گمان گرامى‌ترين شما در نزد خداوند
پرهيزگارترين شماست، كه خداوند داناي آگاه است. (سوره حجرات، آيه ۱۳) (۳۰)

علامه سيدمحمدحسين طباطبائي (قدس سره) در تفسير اين آيه مي‌نويسد:

مردم از اين جهت كه مردمند همه با هم برابرند و هيچ اختلاف و فضيلتي
در بين آنان نيست و كسي بر ديگري برتري ندارد و اختلافاتي كه در خلقت
آنان ديده مي‌شود كه شعبه شعبه و قبيله قبيله هستند، تنها به اين منظور در بين
آنان به وجود آمده كه يكديگر را بشناسند تا اجتماعي كه در بينشان منعقد شده،
نظام بپذيرد و ائتلاف در بينشان تمام گردد. چون اگر شناسايي نباشد، نه پاي
تعاون در كار مي‌آيد و نه ائتلاف. پس غرض از اختلافي كه در بشر قرار داده
شده اين است، نه اينكه به يكديگر تفاخر كنند، يكي به نسب خود ببالد، يكي
به سفيدى پوستش فخر بفرشد و يكي به خاطر همين امتيازات موهوم،
ديگران را در بند بندگي خود بكشد و يكي ديگري را استخدام كند و يكي بر
ديگري استعلا و بزرگي بفرشد و در نتيجه كار بشر به اين جا برسد كه فسادش

تری و خشکی عالم را پرکند و حرث و نسل را نابود نموده و همان اجتماعی که
دوای دردش بود، درد بی‌درمانش شود. (۳۱)

فوکویاما هم که قومیت را به‌عنوان یکی از منابع هویت نمی‌پذیرد معترف است که
خویشاوندی به‌عنوان قوی‌ترین شکل ارتباط اجتماعی در جوامع معاصر
باقی خواهد ماند. (۳۲)

نتیجه‌گیری

با توجه به نظریه برژینسکی مبنی بر اینکه عرصه نظام آینده تعیین بخشی به قومیت‌ها و فرقه‌ها است و هم‌چنین نظر فوکویاما که نظام آینده را شکل‌گیری نظام دمکراسی به جای هویت‌های قومی و فرقه‌ای می‌داند، دو دیدگاه مطرح می‌شود: یکی از آن هانتینگتون که مبتنی بر جانشینی هویت‌های تمدنی - فرهنگی به جای هویت‌های قومی - فرقه‌ای و برخورد بین تمدن‌ها می‌باشد و دیگری از آن خاتمی است. این دیدگاه بر آن است که ارزش‌های پیشینی و اختلافات حالتی معنابخش دارند و ما در کنار دیگران با داشتن اختلاف با آنان به همکاری خواهیم پرداخت. با مطرح شدن این مباحث که هر کدام به نحوی نظام جهانی در حال شکل‌گیری را توصیف می‌کنند، این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به روند جهانی شدن و حادث شدن آن، هویت‌ها به چه شکلی بروز خواهند کرد؟ این تحقیق به این نتیجه رسید که هویت‌های قومی - فرقه‌ای (ارزش‌های پیشینی) چون دارای اصالت هستند، از بین نخواهند رفت؛ اما به دلیل ایجاد شدن پارادایم‌ها و نیازهای جدید در عرصه جهانی، هویت جدیدی نیز بنا به ضرورت شکل خواهد گرفت که ویژگی‌ها و پارادایم‌های جدیدی را به همراه خود می‌آورد. در این هویت جدید، فاصله‌ها کمتر می‌شود و نیاز به همکاری‌های بین‌المللی نیز وسیع‌تر می‌گردد؛ به طوری که یک کشور به‌عنوان یک واحد نظام جهانی، به تنهایی توانایی حل مشکلات خود را ندارد. مشکلاتی چون کاهش ضخامت لایه اُزن، فقر، بیکاری، مشکل بهداشت و غیره موجب گسترش همکاری‌ها در سطح بین‌المللی خواهد گردید. در این نظام، دولت‌های ملی حفظ می‌گردند ولی کارویژه‌های آنان مقداری با گذشته تغییر می‌کند. این دیدگاه به دیدگاه خاتمی بسیار نزدیک است. یکی از دلایل این دیدگاه برای اثبات ادعای خود، روند شکل‌گیری

دولت‌های ملی است. زمانی که نیازهای انسانی از حد فردی خارج گردید و حالتی جمعی پیدا کرد، دولت‌های ملی شکل گرفتند. این دولت‌های ملی بر اشتراکاتی چون مذهب، زبان و فرهنگ مشترک تأکید کردند و سعی در تجمیع قومیت‌های مختلف در دولت‌های ملی نمودند، ولی ارزش‌های پیشینی را از بین نبردند. قومیت‌ها حفظ گردیدند، ولی به همکاری در سطح ملی پیوستند. این دیدگاه معتقد است که با شکل‌گیری نظام جدید جهانی نیز هویت جدیدی شکل می‌گیرد که بنا به ضرورت، هویت‌های قبلی را در درون خود حفظ می‌کند.

مهم این است که بین قوم‌مداری در عرصه جهانی شدن و هویت‌های قومی منتج از ضروریات روند مثبت جهانی شدن تفکیک قائل شد. آن‌چه که مایه زحمت برای بشریت گشته، همانا قوم‌مداری و نیز خود را حقیقت مطلق پنداشتن می‌باشد. تصور اینکه هر آن‌چه که متعلق به قوم من است، برتر، بهتر و متعالی‌تر است و لاغیر، مشکلی است که ناسیونالیسم در سطحی وسیع‌تر به همراه داشت. جوئل شارون شش عامل مشوق برای قوم‌مداری ذکر می‌کند که عبارتند از "کنش متقابل اجتماعی، احساس وفاداری به سازمان، اجتماعی شدن، ایجاد کجروی (انگ زدن به دیگران به عنوان کجروی)، سلطه و ستم، تضاد اجتماعی (تضاد با بیگانگان)". (۳۳)

با در نظر گرفتن عوامل فوق، در می‌یابیم که متأسفانه در جهان کنونی و در آغاز قرن بیست‌ویکم چشم‌انداز روشنی برای آینده متصور نیست و نمی‌توان انتظار محو و کاهش قوم‌مداری را داشت. قطبی شدن شمال و جنوب، انحطاط اخلاقی جوامع غربی و رواج بیش از پیش فساد و ظلم در جهان، به دو پدیده شوم دامن زده است؛ یکی فقر و دیگری تحقیر و زیر پا گذاشتن کرامت آدمی. لذا با توجه به فراگیر شدن وسایل ارتباط جمعی می‌توان به سادگی متوقع بود که اولاً آگاهی عمومی از وضعیت فلاکت‌بار بشر افزایش یابد. ثانیاً با استفاده از فناوری‌های نوین که امکان استفاده از آن برای عموم هرچه بیشتر فراهم می‌شود، گروه‌های قومی به اقدامات تلافی‌جویانه اقدام نموده و از همین ابزارها در جهت تقویت، تحکیم و ترویج هویت خود استفاده نمایند. بنابراین، به عوض آن چیزی که فوکویاما تصور می‌کند که "مجموعه رو به گسترش امیال بشر" سبب روی آوردن به تکنولوژی برای مصرف هرچه بیشتر و در نهایت زندگی و منش آمریکایی می‌شود، قوای دیگر انسان نظیر عزت‌طلبی و نیاز به احترام، عکس‌العمل‌های دیگری را به وجود می‌آورند. البته فوکویاما نیز متوجه شده است چگونه که می‌پنداشته، فرهنگ

آمریکایی مطلوب جهانیان نیست. وی در پاسخ به این سؤال که آیا آمریکایی شدن می‌تواند حسن تعبیری برای جهانی شدن باشد؟ می‌گوید:

به نظر من الگوی آمریکایی که مردم دیگر فرهنگ‌ها خود را با آن هماهنگ می‌کنند، مربوط به دو یا سه نسل پیش است و زمانی که سخن از جهانی شدن و نوگرایی به میان می‌آید، آمریکای دهه ۵۰ و ۶۰ را تداعی می‌کنند... فرهنگی که در دهه ۵۰ و ۶۰ اشاعه یافت، ایده‌آل بود و به خوبی به جهان عرضه شد، در حالی که فرهنگی که در حال حاضر از ما ارائه می‌شود، بدبینانه است و فرهنگ‌های دیگر کمتر جذب چنین فرهنگی خواهند شد. (۳۴)



منابع و یادداشت‌ها:

- ۱- فوکویاما و دمکراسی لیبرال پایان تاریخ، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۸۰-۷۹، فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۷۳، صص ۴۸-۴۲.
- ۲- هالوی ایواتزیونی، روشنفکران و شکست در پیامبری، زیر نظر تی بی. باتامور، ترجمه حسین کجویان، تهران، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی تبیان، ۱۳۷۸، ص ۶۷.
- 3- Anthony Giddens, *The Consequences of Modernity*, London, Polity Press, 1990, P. 57.
- 4- Leslie Sklair, *Capitalism and Development in Global Perspective*, London, Routledge, 1994.
- ۵- پل سوئیزی، "بیش و کم درباره جهانی شدن"، تازه‌های اقتصاد، شماره ۷۴، صص ۸۲-۸۰.
- ۶- فرانسیس فوکویاما، عضو سابق دفتر برنامه‌ریزی‌های سیاسی وزارت امور خارجه آمریکا و تحلیلگر ارشد مرکز مطالعاتی "راند" و صاحب کتاب پایان تاریخ و آخرین انسان می‌باشد.
- ۷- ساموئل هانتینگتون، "نظریه برخورد تمدن‌ها" ترجمه مجتبی امیری، تهران، مؤسسه مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴.
- ۸- مجتبی امیری، نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون و منتقدانش، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، صص ۱۱۵ و ۱۱۶. *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
- 9- Richard E. Rubenstein and Javle Crocker, "Challenging Huntington", *Foreign Policy*, Fall 1994, PP. 113-128.
- ۱۰- روح... رمضانی، "آمیختگی تمدن‌ها"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۹۶-۹۵، مرداد و شهریور ۱۳۷۴، ص ۷.
- ۱۱- مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی، آمریکا‌شناسی، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، جلد سوم، ۱۳۷۹، صص ۲۰۸-۱۸۹.
- ۱۲- فوکویاما و دمکراسی لیبرال پایان تاریخ، همان، صص ۵۲-۵۰.
- ۱۳- "پایان تاریخ و یا آغاز آن"، پیام یونسکو، ج ۲۵، ۱۳۷۳، صص ۱۱-۹.
- ۱۴- "چند بنیاد نظری برای جست‌وجوی هویت ملی"، سراج، سال سوم، شماره ۱۱، صص ۳۱-۱۲.

- ۱۵- فرانک وبستر، نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی، ترجمه اسماعیل قدیمی، تهران، انتشارات قصیده‌سرا، ۱۳۸۰، ص ۲۸.
- ۱۶- آنتونی گیدنز، "گذار به جامعه مدرن"، ترجمه رضا استاد رحیمی، همشهری، ۸ مرداد ۱۳۷۷، ص ۶.
- ۱۷- ایمانوئل والرشتاین، "آینده نظام جهانی سرمایه‌داری در دوره پس از جنگ سرد"، ترجمه حمید احمدی، فصلنامه راهبرد، سال سوم، شماره ۱۳، بهار ۱۳۷۶.
- ۱۸- یان مکنزی و دیگران، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه م. قاندر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵، صص ۲۳۹ و ۲۴۰.
- ۱۹- همان، ص ۲۴۱.
- ۲۰- آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۳، ص ۲۶۰.
- ۲۱- شمس‌الدین رحمانی، کلامی - تصویری، پروژه صهیونیست، به کوشش محمد احمدی، تهران، مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه، ۱۳۷۶.
- ۲۲- محمد سیداحمد، "جهانی کردن فرهنگ، تلاشی بیهوده؟"، ترجمه محمود روزبهانی، فصلنامه علمی پژوهشی و سنجش، سال ششم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۰، صص ۲۹۴ و ۲۹۵.
- ۲۳- محمد اشرف راتناواتی، "هوارض فرهنگی آموزش زبان انگلیسی به‌عنوان زبان دوم یا زبان خارجی" ترجمه عبدالرزاق حیاتی، نامه فرهنگ، دوره سوم، سال ۱۱، بهار ۱۳۸۰، شماره مسلسل ۳۹، ص ۸۵.
- ۲۴- همان، ص ۸۶.
- ۲۵- Tao - Te - Ching متن مقدس دین تائویی، کتاب طریقت و فضیلت و مهمترین اثر دینی چین و احتمالاً اثر لائوتسه (تزه) است.
- ۲۶- Upanishads آخرین متون مقدس مذهب ودایی در دین هندوی
- ۲۷- همان، ص ۹۵.
- ۲۸- سیدحسین نصر، نیاز به علم مقدس، ترجمه حسن میاننداری، تهران، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹، ص ۱۳۵.
- ۲۹- مهدی گلشنی، "لزوم رابطه علم و دین"، نامه علم و دین، سال اول، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۷۶، ص ۱۵.

- ۳۰- قرآن کریم، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات نیلوفر و جامی، ۱۳۷۴، ص ۵۱۷.
- ۳۱- سیدمحمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، جلد هجدهم، ص ۴۸۹.
- ۳۲- فرانسیس فوکویاما، پایان نظم، ترجمه غلامعباس توسلی، تهران، انتشارات جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹، ص ۱۰۵.
- ۳۳- جونل شارون، ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، صص ۲۰۸-۲۰۲.
- ۳۴- فرانسیس فوکویاما، "تأثیر ارزش‌های فرهنگی بر جهانی شدن"، ترجمه رضا استادرحیمی، روزنامه همشهری، ۱۳۸۰/۱۲/۱۸.

